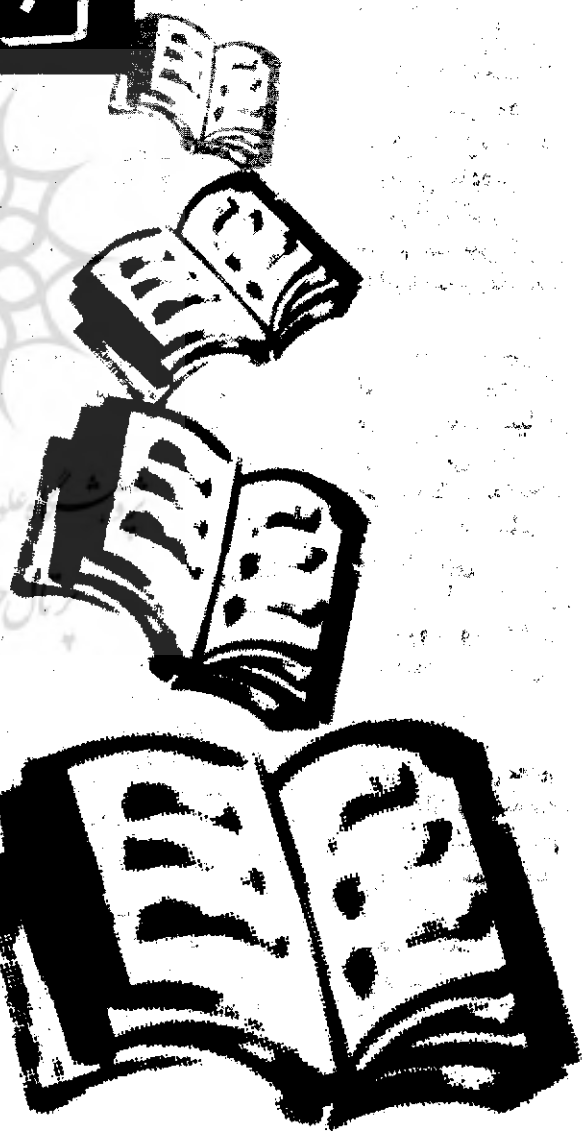


مثنوی‌های ما



استاد محمدعلی معلم دامغانی از شاعران بلند آوازه و از شورمندان فرزانه‌ای است که نامش با شعر انقلاب همراه بوده و در حقیقت از ستارگان پر فروغ این آسمان است. وی که از خاقانی شناسان و بیدل شناسان شهیر معاصر است، فاخر بودن شعرهایش و نیز فخامت و وزین بودن آنها به رنگ اشعار خاقانی است و نازک‌خیالی‌ها و تصویرگری‌های شگفت‌آورش، رنگ و بوی شاعر آینه‌ها — مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی — را دارد. او از جمله غواصان گوهر شناس دریای بی ساحل بیدل است که خود گفته است:

در سخن غالب (۱) نشد چون ما معلم تا کسی
ریزه‌خوار خوان عبدالقادر بیدل نشد

معلم نه شعر ساز است و نه اسپر تخیلات بی تفکر؛ بلکه به مفهوم اصیل و راستین، شاعر است و در وراء کلمات زیبا و نکو گزیده‌اش، اندیشه‌های ژرف و دردهای دل و دین و مردم نهفته است. او به سان نقاشی است که کلمات را چون رنگهای دل کش و به جا و مناسب بر تابلویی می‌آراید و یا فراتر از این، مانند موسیقی دانی آهنگ ساز و نوازنده، کلمات را می‌نوازد و تصاویر و تخیلات بکر و حیرت‌آور را می‌آفریند. آیات، روایات، قصص قرآنی، اسطوره، امثله و حماسه، جانمایه سروده‌های استاد است و از این بابت برای آشنایان به این شاخه‌های معرفتی و هنری، ساختار، کیفیت، نازک‌اندیشی و تصویرگری و خلاصه قدر و قیمت شعر او، بیش از دیگران روح افزا و لذت بخش و خاطر نواز است.

قالب سروده‌های معلم، غالباً مثنوی است و برخلاف سنت پیشینیان که مثنوی را در اوزان کوتاه می‌سرودند، وی در اوزان بلند — به شکل بی سابقه‌ای — مثنوی سرایی کرده و پاره‌ای از آن اوزان و سبک سرایش،

الگوی شد برای نسل زخم خورده، و تواندیش انقلاب اسلامی. مانند مثنوی هجرت که حدود ۲۲۰ بیت است و بسیار پر رمز و راز و دردمندانه سروده شده است:

این فصل را با من بخوان باقی فسانه است
 این فصل را بسیار خواندم عاشقانه است
 هفتاد باب از هفت مصحف بر نیستم
 این فصل را خواندم ورق را در نیستم
 از شش منادی راز هفت اختر شنیدم
 این رمز را از پنج دفتر بیخوش نیستم
 این بانگ را از پنج نوبت گریه گزیدم
 این عطر را از باد در پیش گزیدم
 این جاده را با ریکه سوراخ کردم
 این ناله را با مویه گزیدم
 این نغمه را با سوز آن سند خواندم
 این ورد را با غم میخوانم
 این حرف را با سحر بخوابم
 این سلسله را با رهودا از مودم
 از باغ جنت با این حکایت
 با این نغمه در بستان
 این نغمه را با گازان بر ما شنیدم
 وین چون ماسک بر ما شنید
 شط این نغمه را با گزینم
 وین نغمه را در بستر هجرت



این پیر رهبر با اسیران در بلا بود
 با ما حسین آسا به دشت کربلا بود
 با مروی حتی کوتاه و گذرا بر این مجموعه وزین و
 جانفزا، درد و حسرت چهارده قرن غربت اسلام و تشیع
 احساس می‌شود و از دل و دیده می‌گذرد.

کو آن اباذرهای آشوبی خدایی
 پیغمبران زهد و آزادی، رهایی
 عمارها کو زیدها مقدادها کو
 آن دادگراها در شب پیدادها کو
 کو میثم آن خرما فروش نخل طه
 کو اشتران کشته‌ها در روز هجرت
 وقت است اگر همت بسوزد زرها را
 هر یان کنه است مرغان
 وقت است اگر بر مادیان
 از سرخس بر زمین
 معلم در فراز این سلسله
 اسلام تشیع انقلاب
 به تصویر کشید و
 است که آهنگ بیدار
 نواز:

معلم در دیگر مثنوی‌هایش، باز به همین سبک
 ولی در اوزان دیگر خوش می‌درخشد. مثنوی «کوچ» اش
 نمونه دیگری است از شاه کارهای او که چون سروده‌های
 دیگرش، واژه‌های میهن‌پرور و متروک زبان پارس را جانی
 دوباره بخشیده و با خلق ترکیبات نو و فضاهای بکر و
 باریک و ژرف کای‌هایش، زبان ویژه‌ای را به خود
 اختصاص داده است:

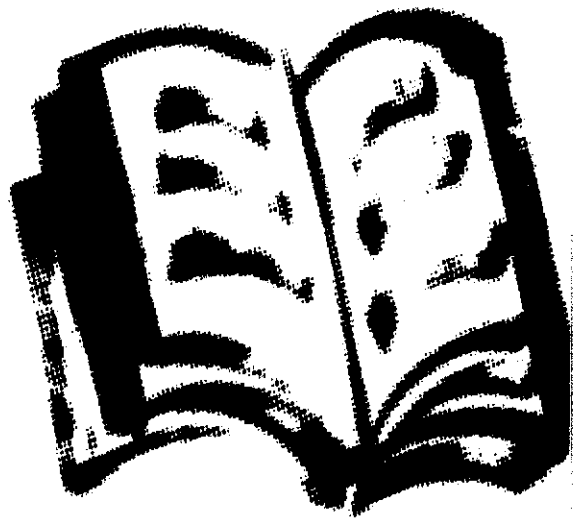
گرم جوشان حرم! باده مغانه ست امشب
 جوش جنگ است و چگوراست و چغانه ست امشب
 هله زین ولوله آفاق میادا خالی
 عالم از نمره عشاق میادا خالی
 ساقیا دور مدام است به باطل میسند
 کشتی شرب مدام است، به ساحل میسند
 گاه بیگاه شد ای سرو خرامان بر خیز
 ای سلامت سفر سوخته سامان بر خیز
 بهل این خفتن نوشینه بیا تا برویم
 عشق یاریده ست دوشینه، بیا تا برویم
 اسب‌ها صد رمه پی کرده شناور بر خودن
 گرگ‌ها بیخ زده بر لاشه، کیوتر بر خون
 یادها نمره زنان، بویه کنان در کر در
 مادران موی کنان مویه کنان در کر در
 رقص کوه است که بر پشته فرو می‌غلند

از آغاز تا انجام این مثنوی مانا و شیوا به همین سبک
 و سیاق است و اندیشه و باور و شور و درد در آن موج
 می‌زند و افزون بر وزن و آهنگ شعر، مایه و محتوای آن
 هم حماسی و شورانگیز است؛ به گونه‌ای که گزیده
 خواندن و گل چین کردن آن بسی دشوار است. زیرا که
 بیت به بیت آن گل‌هایی است دلریا، خوش‌بو و با طراوت؛
 بوم سیاه شب سرا را بر بریدند
 شب را به تیغ فجر خونین سر بریدند
 در جان عالم جوشش خون حسینی است
 اینک قیام قائم مهدی خمینی است
 در پی این ابیات، از شکوه و عظمت این ابر مرد زمانه
 می‌گوید:

مردی صفای صحبت آینه دیده
 از روزن شب شوکت دیرینه دیده
 مردی حوادث پایمال همت او
 عالم ثنا گوی جلال همت او
 مردی به مردی دیوار در بند کرده
 با سر خوشان آسمان پیوند کرده
 مردی نهان با روح هم پیمان نشسته
 مردی به رنگ نوح در طوفان نشسته
 مردی شکوه شوکت عیسی شنیده
 موسی صفت بر سینه سینا تنیده
 مردی به مردی دشنه بر بیداد بسته
 در خامش قامت فریاد بسته
 مردی ز تنگ آسوده عز و نام دیده
 مردی شکوه و عزت اسلام دیده
 مردی تذرو کشته را پرواز داده
 اسلام را در خامشی آواز داده
 شرمنده ایم از کربلاهای حسینی
 مدیون الطاف حسینیم از خمینی

● این مثنوی شکوه‌مند،
 پدیده‌ای و واقعه‌ای
 سترگ در عرصه شعر
 معاصر بود و توانست
 شاعران نوپرداز را از
 نظر شکل و قالب و
 محتوای شعری، به
 حال و هوای دیگری
 بکشاند و سرمشقی
 باشد برای سرایندگان
 دردمند و مشتاقی که
 دغدغه روند تاریخ
 اسلام و انقلاب را
 داشته و نیز در اندیشه
 بالندگی شعر و ادبیات
 پاریسی‌اند.





به خون تازه زمین را دوباره می‌شویند
 چو آفتاب دلی زنده در کفن داریم
 قسم به فجر که ذوق بر آمدن داریم
 به انتظار زمین پیر شد چه می‌گویی
 رفیق خانه زنجیر من چه می‌گویی
 به جان دوست که ما مییم بی‌خبر مانده
 نشسته اوست به دروازه منتظر مانده
 مگو به یاس برادر که رنگ شب تازه است
 قسم به فجر قسم صبح دروازه است (۶)
 یکی از سروده‌های ماندگار معلم، مثنوی «جام
 شفق» یا «خورشید بر نیزه» است که آه و افسوس از نهاد
 محبان و شیدانیان حسین (ع) بلند می‌کند و سرشک
 دیدگان‌شان را جاری می‌سازد. وزن شعر همان وزن مثنوی
 هجرت است. حماسه، مظلومیت، معنویت، درد و
 زخم‌های کهن، تعهد و مسئولیت در بیت بیت آن جریان
 دارد. ابیاتی از آن را بنگرید:

روزی که در جام شفق مل کرد خورشید
 بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید
 شید و شفق را چون صدف در آب دیدم
 خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم
 خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است
 خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است
 فریادهای خسته سر بر اوج می‌زد
 وادی به وادی خون پاکان موج می‌زد
 از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند
 دست علمدار خدا را قطع کردند
 نو باوه گان مصطفی را سر بریدند
 مرغان بستان خدا را سر بریدند
 چون بیوه گان ننگ سلامت ماند بر ما
 تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما (۷)
 برای برهیز از اطاله کلام، به سطرزی از آن صحیفه
 و شطری از آن مجموعه وزین بسنده کردیم و گرنه
 سروده‌های استاد به ویژه ترانه‌های او در یکی دو دهه
 اخیر خود قصه مفصلی است که مقال و مکتوب دیگری
 را می‌طلبد. خداوند این چشمه جوشان را پایدار و مستدام
 بدارد.

با سپاس دکتر عزیزا... سالاری

ای پیر با توام پدرت گاو را نکشت
 ای مردم ای مردم، مردم خرده نیست
 این بانگ شکوه است، غریو شکوه نیست
 مرغی است بی خرده که بی‌گه خروش کرد
 بو شبست هرزه بود که بانگ سروش کرد
 بانگ سروش نیست که او مرغ عرشی است
 از اختران بی‌رس که این نغمه فرشی است
 بانگ سروش نیست، کلوخ و حجر نه‌ایم
 ما اهل قریه‌ایم، کلوخ و حجر نه‌ایم
 ما اهل قریه‌ایم، رگ دشته نبض ماست
 فریاد بسط ماست، لب بسته قبض ماست
 کوری در این سواد به خود ظن نور برد
 ما مرد ظن نه‌ایم، شومر حضور برد
 درکش جهالت است جهولی که مدرک است
 این قبض و بسط نیستی ابان مشرک است
 ای پیر می‌دمند در این مشک می‌دمند
 در زیر و زار این همه از رشک می‌دمند
 ای چشم فضل با تو فضولیدن این همه
 با صور انقلاب شخولیدن این همه
 هین شور کره هاست که رم می‌خورند باز
 دم می‌دمند جوقی و دم می‌خورند باز (۵)

پاره‌ای از مثنوی‌های استاد با اشاره به آیات قرآنی
 سروده شده و در واژه‌واژه آنها عطر و بوی باورهای آسمانی
 و اعتقادات و حیاتی احساس می‌شود. ابیات زیر،
 نمونه‌هایی است از این مدعا که با نگاه به ابیاتی از
 سوره‌های «عصر»، «فجر» و «عادیات» و عنایت به اصل
 انتظار، از دل و جان شاعر جوشیده و ساخته و پرداخته
 شده است.

قسم به عصر که پیوسته پوی آواره است
 که بر بساط زمین آدمی زبان کاره است
 جز آن قبیله که پیوسته تو لایند
 نخفته‌اند و میان بسته‌اند و با مایند
 شب از حضيض نهران سوی اوج می‌آیند
 چو وقت رسد فوج فوج می‌آیند
 قسم به صبر و صفاشان به رایشان سوگند
 به هیمنه نفس اسبها پشان سوگند
 که گرد ظلمت شب را ز باره می‌شویند

● استاد در مواقع حساس
 انقلاب و بنا به اقتضای
 شرایط، در برابر حادثه‌ها
 و هیاهوها، به عرضه کردن
 سروده‌هایی مشحون از
 دردها و باورها پرداخته و
 هرگز پای سرودن را از
 جاده سیاست پس
 نکشیده است.

● در مقابل مقالات «قبض
 و بسط تنوریک شریعت»
 که در دانشگاه‌ها و محافل
 علمی جنجال آفرین گشته
 و از هر سو دستاویزی
 برای صف‌آرایی بهانه
 جویان، شده بود، چنین
 آورد:
 موهوم می‌سگالد از این
 سان دگر شدن
 این گاو، بی‌سروی
 نخواهد بقر شدن

پی نوشت‌ها:

۱. غالب دهلوی
۲. در این میان می‌توان به مثنوی معروف و دلکش شاعر بلندآوازه
 پارسی گوی و پیر سرایندگان انقلابی و چهره همیشه ماندگار عرصه
 ادبیات معاصر، استاد حمید سبزواری اشاره کرد:
 برخیز لا برگ سفر بر باره بندیم
 دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم
 استاد در سرایش این مثنوی شور انگیز، از سبک و سیاق استاد
 معلم تأثیر پذیرفته است.
۳. شاعران جوانی چون محمد کاظم کاظمی، سراینده کتاب «بیاده
 آمده بودم» و حسن دلبری، سراینده مجموعه «چشمان من چون تماشا
 گرفته‌اند» و نیز مرتضی امیری اسفندقه صاحب مجموعه‌های «رستاخیز
 حرکات» و «بازوان مولایی» از جمله این شاعرانند.
۴. نک: روزنامه اطلاعات ۷۰/۳/۱۳
۵. روزنامه اطلاعات، سه شنبه ۱۳۷۱/۵/۲۷ صفحه پشون از تی
۶. رجعت سرخ ستاره، چاپ اول، واحد انتشارات حوزه اندیشه
 و هنر اسلامی، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۲
۷. همان، ص ۶۳